

صراط المستقیم راه چه کسانی است؟

آیت الله محمدعلی جاودان در جلسه درسهای اخلاق با بیان اینکه امام دارای سه مرتبه و مقام است، گفت: یک نسبتی با خدای متعال دارد. یک نسبتی با پیامبر دارد..



آیت الله محمدعلی جاودان در جلسه درسهای اخلاق با بیان اینکه امام دارای سه مرتبه و مقام است، گفت: یک نسبتی با خدای متعال دارد. یک نسبتی با پیامبر دارد و یک نسبتی با مردم دارد. آن نسبتی که با خدا دارد، این است که ولی و خلیفه خداست. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله محمدعلی جاودان در جلسه درسهای اخلاق به موضوع صراط مستقیم پرداخت که اکنون گزارشی از این نشست از نظر شما می گذرد.

از امام می پرسند که آقا این اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ به چه معناست؟ ما که یقین داریم راهمان درست است. می فرمایند به یک معنا یعنی مرا به این راه ثابت بدار. از امروز تا آخر عمر هزار تا حادثه برای انسان پیش می آید و ممکن است انسان راهش را گم کند. ممکن است خودش یک راه دیگری را انتخاب کند. ممکن است انسان فریب بخورد و راهش را گم کند و ممکن است خودش به دلیل یک هوا و هوس راهش را عوض کند. بنابراین اگر انسان دعا کند که در راه مستقیم پایدار بماند، درست است و جا دارد.

در آیه بعد می فرماید صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه مستقیم چه راهی است؟ راه کسانی است که تو به آنها نعمت داده ای. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه کسانی که به آنها نعمت بخشیده ای. ببینید این راه راست، راه افرادی شده است. ما می خواهیم به راه خدا برویم. دین راه خداست. می فرمایند این آدم هایی که خدا به آنها نعمت داده به یک درجه ای اهل این راه هستند که گویی این راه مال خود آنهاست. توجه ندارید می خواهیم چه عرض کنم. آنقدر آنها اهل این راه هستند که گویی این راه مال خود آنهاست. در صورتی که راه خداست. دین و ادیان راه خدا هستند. راهی است که خدا به بندگانش تعلیم داده است. اما اینها آنقدر در این راه بوده اند و استقامت کرده اند و اهل این راه شده اند که گویی این راه مال اینهاست.

انسان تا این جایگاه جا دارد. گویی دین متعلق به خود اوست. یک چیز بالاتر هم وجود دارد که در زیارت هایی که برای ائمه داریم، آن مرحله بالاتر را گفته اند. آنجا می فرمایند أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ. شما خودتان آن راه هستید. آنجا گفتند راه متعلق به آنهاست و اینجا می فرماید خودشان این راه هستند. من عبارت زیارت جامعه را برایتان خواندم اما یک روایت نیست و روایات متعددی در این زمینه وجود دارد. مثلاً در روایت دارد که صراط دوتاست. همان صراطی که در قیامت حق است و حقانیت آن را اقرار کردیم و باید اقرار کنیم، دوتاست. یک صراطی است در دنیا که امام است. خود امام صراط است.

یک صراط هم در آخرت داریم. کسی که صراط دنیا را درست رفته باشد، در صراط آخرت درست خواهد رفت. آدم تا اینجا جایگاه دارد. ما در مورد ائمه می گوئیم که آنها تجسم دین هستند. وقتی شما دارید به ایشان و رفتار و اعمال و اخلاق ایشان نگاه می کنی، گویی داری رفتار دین را می بینی. اخلاق و افکار دین را می بینی. عرض کردم برای انسان تا اینجا جا وجود دارد و می تواند آنقدر نزدیک شود و بالا برود که مجسمه دین شود. اگر تجسم دین را بخواهیم، در این شخص داریم می بینیم. به این دلیل است که ما می گوئیم همه رفتار و اعمال امام حجت است. در زیارت آل یاسین هم هست. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ تو حجت خدا هستی یعنی خدای متعال تو را گذاشته و تو دلیل هستی و مردم باید مثل تو عمل کنند. اگر مانند تو عمل کنند روز قیامت می توانند بگویند من مانند امامم عمل کردم.

هیچ کس به آنها کاری نخواهد داشت. اگر خلاف رفتار امامت عمل کنی، خدای متعال حجت خواهد داشت. یقه تو را می گیرد و می پرسد چرا طبق دستور دین عمل نکردی؟ چرا مانند امامت عمل نکردی؟ حجت ما نزد خدا و حجت خدا برای ماست. رفتار و اعمال و اخلاق و افکار امام ما برای ما حجت است و حجت ما برای خداست. خدایا من آنطوری فکر می کنم که امامم فکر می کرده. کافی است. قبول است. درست است. من آن طوری رفتار کردم که امامم رفتار کرده. ببینید الان ما نماز هایمان را همانطور می خوانیم که اماممان می خوانده. یک روزی حضرت صادق علیه السلام به یکی از اصحاب فرمودند که بلند شو نماز بخوان و او هم نماز خواند. فرمودند که بد است که هفتاد سال از عمر انسان بگذرد و نتواند دو رکعت نماز درست بخواند. بعد خودشان بلند شدند و دو رکعت نماز خواندند. این دو رکعت نماز، دو رکعت نماز الگوست. همه نماز ها باید از این سرمشق بگیرد. حالا اگر من عین نماز امامم، نماز خواندم، تمام است و این نماز قبول است و من روز قیامت می توانم بگویم که خدایا من نماز خوانده ام. اگر من مانند امامم نماز خواندم، روز قیامت می توانم بگویم خدایا نماز خواندم. در برابر سوال و جواب قبر من می گویم نماز خواندم و کسی هم نمی تواند حرف بزند. چرا؟ چون من طبق الگو و سرمشقی که خدای متعال برایم قرار داده عملم را انجام دادم. خوب؟ اینجا پایان راه کمال انسان است.

یک مقدار در مورد حضرت زینب(س) عرض کنیم. حضرت زینب(س) آن وقتی که به کربلا آمد با آن وقتی که از کربلا بیرون رفت، فرق داشت. بعد از شهادت امام حسین(ع) ایشان مسئولیت جریان اسارت را به دست داشت. ایشان باید جریان اسارت را مدیریت کند. لذا اگر در خاطراتان باشد حضرت زین العابدین به ایشان فرمود عمه به حمد خدا تو عالمه ای هستی بدون اینکه معلم دیده باشی. عالم بدون معلم. یعنی علمت از نوع علم لدنّتی است. علمت از نوع علم إفاضی است. خدای متعال إفاضه کرده است. تو ذره ذره کارهایت را می فهمی که چکار کنی. این خیلی مهم است.

انسان به یک جایی می رسد که ذره ذره کارهایش را می فهمد. می فهمد که باید این کار را بکند. وقتی ایشان در برابر عبدالله ایستاد، خیلی سنگین ایستاد.

عبید الله یک خون خواری بود که از کشتن و کشتار و قتل عام هیچ باکی نداشت. کشتن هر کسی برایش هیچ مشکلی نداشت. بنابراین ایشان به صورت خیلی جدی در معرض کشتن بود. با اینکه کشتن زن بد است. یعنی در عرف فرهنگ عربی کشتن یک زن بد بود. اما حتی این بدی هم برای عبید الله مهم نبود. اما حضرت زینب سلام الله علیها حرفش را تا آخر زد و همه چیزهایی که می خواست بگوید و باید می گفت را گفت. بلافاصله بعد از اینکه همه حرف ها را زد گریه کرد. حالش بد شد و یک طوری درمورد کشته های عزیزانش سخن گفت و اشک ریخت که مجلس به هم خورد. همه کارهایش را کرد. بدون اینکه هیچ خطری پیش بیاید. انسان به یک جایی می رسد که اینطور دقیق و صحیح عمل می کند. ما ها ممکن است حتی یک عمل درست انجام دهیم اما چون تمام جوانب را نمی دانیم ممکن است برایمان یک خطر پیش بیاید. اما یک کسی در این مقام می تواند تمام کارها را انجام دهد. همه وظایفی که باید انجام دهد، انجام دهد، بدون اینکه هیچ مشکلی پیش بیاید. ایشان نباید آنجا شهید شود، پس شهید نشد.

بحث ما به مانند شبهای گذشته در مورد امامت است. عرض کردیم امام دارای سه مرتبه و مقام است. سه منصب یا به عبارت دیگر سه نسبت دارد. یک نسبتی با خدای متعال دارد. یک نسبتی با پیامبر دارد و یک نسبتی با مردم دارد. آن نسبتی که با خدا دارد، این است که ولیّ و خلیفه خداست که بحث اینها را عرض کردیم. بعد وارد مباحث ولایت قرآن شدیم. درمورد آیه 55 سوره مبارکه مائده که می فرماید: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ صحبت کردیم. ما می دانیم و دلایل متعددی داریم که بحث هایش را هم عرض کردیم که وَ الَّذِينَ آمَنُوا درمورد شخص امیرالمومنین است و اینها علامت ها و نشانه های ایشان بوده. قرآن کریم و خدای متعال نشانه های امیرالمومنین را در این آیه فرموده است و این با شخص خاص امیرالمومنین تطبیق داشته. پس یکی از مقاماتی که امیرالمومنین دارد ولایتی است که در این آیه گفته شده است.

آیا این ولایت با آن ولایتی که در آنجا گفتیم نسبتی است که امام با خدا دارد تطبیق می کند یا نه؟ بحث به اینجا رسیده بود که این آیه از ولایت قانونی صحبت می کند. خدای متعال قانونا ولیّ شماست. آن کسی که قانونا ولیّ شماست ممکن است ولایت تکوینی هم داشته باشد. بر عالم ولایت دارد. همه عالم در مشیت اوست. ممکن است باشد و ممکن است نباشد. ولایت قانونی یک ولایت دیگری است. ممکن است به آنجا بیاید. حالا درمورد خدای متعال ناگزیر ولایت ایشان از ولایتی که بر کل تکوین دارد ناشی می شود. ولایتی که ایشان بر کل تکوین دارد از کجا ناشی می شود؟ چون خالق است. چون خدای متعال خالق عالم است این ولایت را قرار داده. اگر ما خلق را بفهمیم دقیقا متوجه می شویم که این به چه معناست.

عرض کردیم که ما مثلا فلان مخترع را می شناسیم. یک کسی یک دستگاهی اختراع کرده اما به این معنا که می خواهیم بگوییم خالق نیست. یعنی او را از عدم پدید آورده است؟ نه. همه آنچه که یک مخترع انجام می دهد این است که از خلقت جمع می کند و با هم نظم شان می دهد. او خالق آن نظامی است که در این دستگاه به وجود آمده. خالق نظمش است. حالا البته در این هم بحث داریم. اینجا یک موجودی را به اصطلاح از کتم عدم به وجود آورده اند. یعنی قبل هیچ بوده است و حالا همه چیز است. چون خالقیت هست، بنابراین مالکیت است. همه چیز این موجود متعلق به خداست. مالکیتش هم مالکیت حقیقی است. عرض کردیم که مالکیت حقیقی این است که اگر مالک حقیقی آن شیء مورد ملکیت خودش را به دیگری هم ببخشد، یک لحظه و یک ذره از تحت اختیار او بیرون نمی رود و از دست او بیرون نمی رود. بنابراین همه چیزهایی که خدای متعال به ما داده متعلق به ماست و درست است. شما می توانید در آنها تصرف کنید. انسانی که مالک است تصرف می کند دیگر. مثلا کم و زیاد می کند و می خرد و می فروشد. به خاطر مالکیتش است که می تواند این کارها را بکند. اما این چیزهایی که در مالکیت ماست، همانطور که در گذشته بود، قبل از اینکه در مالکیت ما باشد، صد در صد در مالکیت الهی است و یک ذره از مالکیت او بیرون نیامده. مالکیت حقیقی آن است که هیچ وقتی آن شیء مملوک از مالکیت او بیرون نمی آید و کم نمی شود. ولو اینکه صد دست بگردد.

اشیائی که هست، مثلا این زمینی که ما الان در آن هستیم، یک روزی یک چیزی بوده. بعد وقف شده و بعد مدرسه شده و بعد می خواستند از درونش آدم دربیاورند که نمی دانیم درآمد یا درنیامد. ده تا دست گشته. صدتا دست گشته. اصلا اگر یک کسی رها نکرده بود، الان به شما نرسیده بود. ما در این دنیا مالکیت ابدی نداریم. اینجا دو روزه است. یک عاریه است. می گیرند. وقتی انسان از دنیا می رود دیگر مالک هیچ چیز نیست. تمام مالکیت هایش منتقل می شود. بلافاصله بعد از مرگ هرچیزی که دارد منتقل می شود. مگر اینکه وصیت کند و یک ثلث قرار بدهد. اگر ثلث قرار بدهد، به اندازه ثلث مال خودش را می تواند مصرف کند، اگر نه کلش به فرزندان می رسد. این چه مالکیتی بود؟ اما اینجا یک نکته هست. شما مالک اعمال خودت هستی. این از شما جدا نمی شود. اگر من یک آتشی به پا کردم، این آتش به جانم است. جدا هم نمی شود. چون مال من است. اما اینها مال من نیست. عاریه است. حالا کاری نداریم. چون خدای متعال خالق است، مالک است و چون مالک است، ولیّ است. بنابراین ولایت او یک ولایت مطلق است. این ولایتی که اینجا می خواهیم بگوییم یک ولایت قانونی است. یعنی شما باید طبق قانون خدا عمل کنی. نمی توانی در جامعه اسلامی جز خدا کسی را به ولایت بپذیری. دقت کنید.

در جامعه اسلامی نمی توانی هیچ کسی جز خدا را به ولایت بپذیری. هیچ کسی را. عرض کردیم این ولایت حتی بر رسول اکرم هم جاری است. ایشان هم تحت ولایت خداست. تحت ولایت قانونی. آن ولایت دیگر را نمی گویم. تحت ولایت قانونی خداست. بله درست است. اما خودش ولیّ است. بنابراین برای درجات بعد، ایشان ولایت دارد. خدا ولیّ ایشان و ولیّ همه بعدی هاست و ایشان در تحت ولایت الهی است و خودش ولیّ دیگران و بعدی ها است. نفر بعد از ولایت رسول خدا، ولایت امام است. امام ولیّ است و عرض کردم ولیّ قانونی است. طبق قانون جامعه یک مدیر می خواهد. همان است که ما به آن ولیّ می گوییم. یک مدیر می خواهد جامعه باید طبق صلاح دید مدیر اداره شود. خدای متعال هرچه می گوید درست است. بعد پیامبر هرچه می گوید درست است و بعد امام هرچه می گوید درست است. پس ولایت آنها مطلق است. صد در صد است. همه جامعه و همه افراد جامعه باید تحت آن مدیریت کلی که پیامبر یا امام اجرا می کند، عمل کنند. یک لحظه و یک ذره از آن ولایت بیرون نروند. البته نه اینکه آن ولایت همه لحظات انسان را گرفته باشد. یک لحظات زیادی را به شما اجازه داده اند و آزاد گذاشته اند. در بخشی از زندگی شما آن ولایت اجرا می شود و انسان باید تحت آن ولایت باشد.

در آیه 59 سوره مبارکه نساء می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ولایت الهی مطلق است. ولایت پیامبر مطلق است. ولایت امام مطلق است. حالا دقت کنید. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ اطاعت مطلق است. خدای متعال اطاعت مطلق خواسته. فرموده نماز بخوان و باید نماز بخوانی. نمی شود بگویی من خسته هستم. خسته هستم، نداریم. مریض هستم، نداریم. دستور این است دیگر. در نماز مریض هستم هم نداریم. مگر وقتی که خدایی نکرده کسی بیهوش باشد. اما روزه چطور؟ نه. روزه را گفته اند اگر مریض هستی نگیر. ببینید دقیقا طبق دستور. نه کم و نه زیاد. ولایت مطلق است دیگر. اطاعت مطلق است. أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ درمورد پیامبر چطور؟ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ اطاعت ایشان هم مطلق است. وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ صاحبان امر هم باید مطلق اطاعت شوند. حالا اگر درخاطرتان باشد آنجا در آیه 55 سوره مبارکه مائده فرموده بودند: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا همه سه مرحله را با یک لفظ ولی آورده بودند و ولایت شان را با یک دانه لفظ اثبات کردیم.

بنابراین عرض کردیم معنای ولایت خدا و پیامبر و امام یک معناست. چون نمی شود که یک کلمه در یک کاربرد، دو تا معنا داشته باشد. در یک کاربرد یک معنا دارد. بنابراین چون یک معنا دارد إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ معنا دارد و ولایت خدا و رسول و امام یکسان است. اینجا در آیه 59 سوره مبارکه نساء یک فرقی دارد. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ خدا را اطاعت کنید. بعد وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ برای رسول و اولی الامر یک لفظ دیگر به کار برده اند. معلوم می شود یک فرقی هست. ما از این آنجا را هم متوجه می شویم. اول فرموده خدا را اطاعت کنید که مطلق است. بعد فرموده رسول و اولی الامر را اطاعت کنید. ببینید اطاعت اولی الامر با اطاعت رسول یکسان است زیرا یک لغت و یک معنا به کار رفته است. بنابراین اطاعت اولی الامر با اطاعت رسول یکسان است. دو تا معنا به کار نبرده. مثلا نفرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اطیعوا اولی الامر. اینگونه نفرموده. زیرا اگر اینگونه گفته بود سه معنا می شد. اینکه اطاعت خدا و اطاعت رسول دو معناست و آنجا هم عرض کرده بودیم به این دلیل است که اطاعت رسول فرع بر اطاعت خداست. ولایت امام فرع ولایت رسول است.

همین طور درجه دارد. ولایت اصلی، ولایت خداست و رسول به این دلیل که خدا گفته است ولایت دارد. چون خدا خواسته ولایت دارد. امام چطور؟ چون خدا خواسته و پیامبر خواسته ولایت دارد. ولایت فرع است. اینجا همان مساله را می گویند. اطاعت خدا اطاعت مطلق است. ذاتی و قطعی و صد در صد است. چرا اطاعتش لازم است؟ چون خالق ماست. اگر ما معنای خالق را بفهمیم، متوجه می شویم که هیچ دلیل دیگری لازم نداریم. همین که او خالق ماست، اطاعتش واجب است. بعد چرا اطاعت رسول را جدا کردند؟ می خواستند بگویند که فرق دارد. همانطور که آنجا با توجه به دلایل خارجی گفتیم ولایت رسول فرع ولایت خداست. ولایت امام فرع ولایت رسول و فرع ولایت خداست. فرع است. درجه دوم است. نتیجه آن است. چون او خواسته این ولایت وجود دارد. اینجا هم می خواهیم همین را بگوییم.

فرق اطاعت خدا و اطاعت رسول این است که اطاعت رسول، نتیجه اطاعت خداست. چون خدا گفته. در آیه 64 سوره مبارکه نساء می فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خدا اطاعت شود. اذن خدا لازم است. این اطاعت رسول، اطاعتی است با اذن خدا. اطاعتی است، فرع اطاعت خدا. چون شما باید از خدا اطاعت مطلق کنید، از رسول اطاعت می کنید. چرا از رسول اطاعت می کنید؟ چون خدا گفته اطاعت کنید. چون خدا گفته از رسول اطاعت کنید، از رسول اطاعت می کنیم. بنابراین درجه فرق می کند. آنجا اطاعت و ولایت ذاتی است و اینجا اطاعت و ولایت عطای خداست و طبق دستور خداست. بِإِذْنِ اللَّهِ است.

یک نکته هم عرض کنم. ولایت ولی که اطاعت هم از درون آن بیرون می آید، برای مصلحت آدمی است که تحت ولایت است. اصلا یک ذره هم سودش به ولی نمی رسد. حتی ما به فقیه می رسیم. فقیهی که صاحب ولایت است، یک کلمه، یک کلمه به سود خودش ولایت ندارد. یک ذره برای سود خودش ولایت ندارد. همه آنچه که ولایت او هست و حکومت اوست، طبق مصالح جامعه اسلامی است. همه اش طبق مصالح است. اصلا او بدون مصلحت ولایت ندارد. دقت کنید. همه آنجایی که فقیه ولایت دارد، مصلحت جامعه است. فقط بر این فرض او ولایت دارد. ولایت خدا و حتی ولایت الهی. چیزی و کاری هست که ما انجام دهیم و به سود خدای متعال باشد؟ مثلا ما نماز می خوانیم و او خیلی از نماز ما حظ می کند. از نماز ما که حتما اوقاتش تلخ می شود.

حالا فرض کنید ما نماز خوب می خوانیم. اگر نماز خوب می خوانیم او دارد حظ می کند. هرچه بهتر نماز بخوانی، برای خودت داری می خوانی. اگر در خاطرتان باشد در آیه 7 سوره مبارکه اسراء می فرماید: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ اگر خوبی بکنید به خودتان کرده اید. یک ذره برای خدا نیست. در آیه 8 سوره مبارکه ابراهیم می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ غَمِيدٌ او غنی است. یک ذره احتیاج ندارد. به هیچ چیز شما احتیاج ندارد. من می گویم پول خرج کن. پول خرج کنی به جیب او می رود؟ نه. بازگشتش به خودت است. بازگشتش به جامعه است. همه دستوراتی که تحت ولایت داده می شود، دستوری است که بر اساس مصالح مردم است. ولی کسی است دستور می دهد دیگر. دستوری است که بر اساس مصالح است. نسبت به شخص دستور بدهند، مصلحت شخص است. اگر به جامعه دستور داده شود، مصلحت جامعه است و به سود جامعه است. اصلا ولایتی که سود در آن نباشد نداریم. سود برای کسی که تحت ولایت است.